

تحلیل و تفسیر استثنائات درخواست تجدیدنظر خارج از

مهلت مقرر قانونی

(تاریخ دریافت ۱۴۰۲/۰۵/۱۱، تاریخ تصویب ۱۴۰۲/۰۶/۱۶)

دکتر رضا بیرانوند^۱

سمیه کاظمی

چکیده

تجدیدنظر خارج از مهلت قانونی، امکانی است که قانون گذار، مورد پیش بینی قرار داده و به واسطه آن، محکوم علیه می تواند، خارج از وقت تجدیدنظر، اعتراض خود را به رای، ثبت کند. فوت یا ورشکستگی محکوم علیه، از جمله موارد امکان اعتراض به رای دادگاه بعد از مهلت قانونی می باشند. اگرچه اصل بر آن است که در فرض تقدیم درخواست تجدیدنظر خواهی در خارج از موعد مقرر قانونی باید قائل به رد این درخواست بود، اما اگر محکوم علیه دارای عذری موجه باشد می تواند با بیان عذر خود به دادگاه صادر کننده رای، درخواست تجدیدنظر نماید، در این صورت دادگاه ابتدا به این عذر رسیدگی کرده و در فرض موجه تلقی کردن آن، تجدیدنظر خواهی را می پذیرد. لذا باید تأکید شود که مرجع تشخیص موجه بودن عذر تجدیدنظر خواه، دادگاه صادر کننده رای است. ضمناً در فرض تقدیم تقاضای تجدیدنظر در خارج از مهلت قانونی و صدور قرار رد درخواست از سوی دادگاه صادر کننده رای به دلیل فقدان عذر موجه، همین قرار هم قابل اعتراض است. عده ای معتقدند جهات عذر موجه بیان شده در قانون را نباید جهاتی حصری تلقی کرد، بلکه این ها جهاتی تمثیلی هستند که موجب پذیرش درخواست تجدیدنظر خارج از مهلت بوده و موجب ارسال پرونده به دادگاه تجدیدنظر می شوند. در این مقاله قصد داریم به تحلیل و تفسیر استثنائات درخواست تجدیدنظر خارج از مهلت مقرر قانونی بپردازیم و این موضوع را مورد مذاقه و بررسی حقوقی قرار دهیم.

واژگان کلیدی: تجدیدنظر خواهی، اعتراض به آرا، مهلت مقرر قانونی، دادرسی مدنی، طرح دعوی، عذر موجه، خواهان تجدیدنظر

بخش اول: بررسی و شناخت تجدیدنظر

از لحاظ ادبی، تجدیدنظر مرکب از دو واژه «تجدید» و «نظر» است و هر دو واژه عربی هستند؛ ولی در عربی با این ترکیب استعمال نمی شود. تجدیدنظر در زبان فارسی به معنای باز اندیشیدن، دوباره تعمق کردن در کار یا چیزی، درامری یا چیزی دوباره نظر کردن، چیزی یا امری را مورد بررسی مجدد قرار دادن، بازبینی و بازنگری آمده است (دهخدا، ۱۳۷۳، تجدیدنظر، معین، ۱۳۵۶، جلد یک، تجدیدنظر ص ۱۰۲۹). مفهوم اصطلاحی تجدیدنظر از معنای لغوی آن دور نمی باشد. در حقیقت، تجدیدنظر دوباره قضاوت کردن امری است که قبلاً مورد قضاوت قرار گرفته و به نوعی بازبینی اعمال دادگاه بدوی است. (کریمی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۲) در نتیجه دادگاه تجدیدنظر از همان اختیاراتی برخوردار است که دادگاه نخستین داراست، یعنی دادگاه تجدیدنظر مانند دادگاه بدوی هم نسبت به امور موضوعی و هم نسبت به امور حکمی رسیدگی و قضاوت می کند. (شمس، ۱۳۸۱، جلد دوم ص ۳۴۶) برای مثال اگر خواهان در دعوایی که اقامه نموده، محکومیت خوانده را به تادیه ۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال درخواست نماید، دادگاه بدوی ابتدا باید رسیدگی های لازم را در خصوص امور موضوعی (ادعای بدهی خوانده به خواهان به مبلغ ۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال و اینکه مبلغ قبلاً از سوی خوانده به خواهان تادیه شده یا نه بررسی کند) انجام داده و چنانچه ادعای خواهان مبنی بر طلب مشارالیه از خوانده را احراز نمود، بر اساس دلایل و مدارک محکمه پسند و نصوص قانونی حاکم بر موضوع مورد ادعای خواهان و انطباق آن با مواد قانونی، حکم قضیه را صادر نماید (امور حکمی یا قانونی). و در صورت عدم احراز موضوع مورد ادعای خواهان، حکم بر بی حقی مشارالیه صادر خواهد شد. بنابراین تجدیدنظر، یکی از طرق شکایت عادی است که به وسیله آن یکی از طرفین دعوا که از صدور حکم دادگاه بدوی متضرر شده، نزد قضات درجه بالاتر نسبت به آن حکم و جریان دادرسی

منتهی به آن حکم، اعتراض می نماید. (متین دفتری، ۱۳۷۸ ص ۱۰۱، صدرزاده افشار، ۱۳۸۰، ص ۲۵۱).

بخش دوم: بررسی دیدگاه موافقین تجدیدنظر

قبل از طرح دیدگاه‌های موافقین، توجه به این نکته ضرورت دارد که آنچه بیش از همه توجه‌گر تجدیدنظر در فرآیند دادرسی است، این است که اولاً: انسان در هر سطح و مرتبه‌ای که باشد، باز از خطا و اشتباه مصون نیست و ثانیاً: هم‌اندیشی و همفکری چند نفر، در هر زمینه و درباره هر موضوع نتیجه مطلوب‌تری را می‌تواند در پی داشته باشد. از آن جا که هریک از قضات همانند سایر انسان‌های دیگر در معرض خطا و اشتباه قرار دارند، به منظور به حداقل رساندن اشتباه‌های قضایی و جبران کاستی‌ها و نارسایی‌های احتمالی در امور و کارهای قضایی باید از هر مکانیسم مفید و معقولی در این زمینه بهره جست. یکی از مکانیسم‌های مفید و کارآمد برای دستیابی به این منظور، تجدیدنظر نسبت به آرای قضایی است. این روش در وهله اول زمینه همفکری بیش‌تر برای یافتن راه‌حل بهتر در مورد مسأله و مجهول قضایی فراهم می‌آورد و درثانی به بهترین وجه از عهده جبران اشتباه‌های احتمالی برمی‌آید. قضات دادگاه بدوی باید همواره، درجهت احراز واقع و پرهیز از خطا و اشتباه از هیچ کوششی فروگذار نکرده و به امید جبران آن در مرحله تجدیدنظر نباشند. منتهی بدون تردید رسیدگی به پرونده برای بار دوم و در مرحله تجدیدنظر، اشتباه‌های احتمالی را از بین می‌برد و اعتماد و اطمینان به عملکرد دستگاه عدالت کیفری را افزایش می‌دهد. از این رو موافقین تجدیدنظر درجهت اثبات ضرورت آن به جهات و دلایل زیر استناد کرده‌اند:

الف- مراعات احتیاط: در کار و فعالیت قضایی، بویژه در امور حقوقی، اصل اولی که راهنما و هادی فکر و اندیشه انسان است، اصل احتیاط است. احتیاط اقتضا می کند که انسان در جهت کشف هر مجهولی، بویژه مجهولات قضایی، به دانش و آگاهی خود بسنده نکرده، و هر راه معقولی را برای احراز واقع و دستیابی به حقیقت دنبال کند. بدون تردید تجدیدنظر از جمله روش های معقولی است که می تواند در روشنگری هرچه بیش تر مجهولات قضایی مفید و مؤثر باشد. به تجربه ثابت شده که با همه دقت و تلاشی که قضات دادگاه های پایین تر به کار بسته اند و با وجود آن که از روی بی غرضی و بی نظری تصمیم گیری کرده اند، در عمل مرتکب خطا شده و مصون از اشتباه نبوده اند (ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۱۶۱). بنابراین صرف نظر از نارسایی های دیگری که ممکن است دادرسی ها را تحت تأثیر قرار داده، باعث بروز خطا و اشتباه در کار و تصمیم گیری های قضایی شوند، تجربه های اندک از نارسایی ها نیز ما را به حزم و احتیاط وامی دارند و اندیشه تجدیدنظر را قوت می بخشند .

ب- ضمانت بی طرفی در قضاوت: بی طرفی در قضاوت، از لوازم ذاتی دادرسی عادلانه است. با در نظر گرفتن این معنا در صورتی که دادگاه پایین تر، لاقل به زعم و تصور اصحاب دعوا به طور جانبدارانه دادرسی را انجام داده و تصمیم گیری کرده باشد، با وجود مرحله تجدیدنظر و رسیدگی به پرونده در دادگاه تجدیدنظر، این بدینی و شبهه و یا جانبداری احتمالی منتفی خواهد شد؛ زیرا چنین فرض و تصویری در مورد دادگاه بالاتر (تجدیدنظر)، بویژه وقتی دادگاه تجدیدنظر مرکب از چند قاضی باشد، قابل پذیرش نیست و احتمال جانبداری به حداقل می رسد. به عبارت دیگر، اگر به جهتی از جهات قاضی و یا قضات دادگاه بدوی اصل بی طرفی در قضاوت را رعایت نکرده باشند، بدون تردید دادگاه تجدیدنظر این رویه را دنبال نخواهد کرد و این احتمال که دادگاه مزبور نیز اصل بی طرفی را نادیده انگارد، کاملاً منتفی است.

مضافاً با وجود مرحله تجدیدنظر، دادگاه‌های پایین‌تر، با توجه به اینکه خود را در معرض ممیزی دادگاه تجدیدنظر می‌بینند، همواره به رعایت اصل مزبور مقید خواهند بود (فتحی، ۱۹۸۱، ص ۱۲۰۵ و ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۱۵۸). بدین ترتیب تجدیدنظر به نوبه خود می‌تواند به‌عنوان روشی برای اجرا و رعایت اصل بی‌طرفی در قضاوت ایفای نقش کند.

ج- دقت در رسیدگی قضایی: برخلاف تصور مخالفین تجدیدنظر، فرض مقبول و قابل پذیرش در مورد قضات این است که این گروه، از نخبگان جامعه و افرادی مسئولیت‌پذیر هستند. اگر در عمل غیر از این است، باید این مشکل چاره‌اندیشی دیگری کرد. بنابراین بی‌توجهی و کم‌دقتی به بهانه وجود تجدیدنظر در مورد این گروه مصداق ندارد، بلکه برعکس، وجود تجدیدنظر، باعث دقت نظر و اهتمام بیش‌تر قضات دادگاه‌های بدوی می‌گردد؛ چرا که در چنین وضعیتی، قضات دادگاه‌های مزبور بر این امر واقف و آگاهند که عملکرد آن‌ها توسط دادگاه تجدیدنظر مورد ارزیابی و بازبینی قرار می‌گیرد. از این‌رو در انجام امور سعی بیش‌تری خواهند کرد. اصولاً باید قضات را به گونه‌ای تربیت کرد که نسبت به پیامد تصمیمی که اتخاذ می‌کنند، بی‌تفاوت نباشند و انتظار این را داشته باشند که تصمیم آن‌ها مورد ارزیابی صحیح قرار گیرد. در چنین شرایطی هریک از قضات به نوبه خود تلاش خواهد کرد که وضعیت مطلوب‌تری از خود نشان دهد (ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۱۶۲). ثمره این تلاش و کوشش، اهتمام، دقت و توجه بیش‌تر در انجام دادن امور و تصمیم‌گیری‌های قضایی است.

د- افزایش اعتماد و اطمینان مردم: اعتماد و اطمینان شهروندان به دادگستری و دستگاه عدالت حقوقی از مهم‌ترین اصولی است که متولیان امور جامعه و مجریان تشکیلات قضایی باید آن را در سرلوحه کار خود قرار دهند. مردم از دادگستری انتظار دارند که براساس عدالت و انصاف

به دعاوی آن‌ها رسیدگی کرده، به صورت شفاف و روشن در مورد آن‌ها قضاوت شود. دادگستری نیز باید پاسخگوی این خواسته بحق مردم باشد. این تعامل زمانی صورت مطلوب را پیدا می‌کند که مردم به دادگستری اعتماد و اطمینان داشته باشند. برای جلب و تقویت اعتماد عمومی به دادگستری، تنها راه دادرسی عادلانه است و همان‌طور که اشاره کردیم، تجدیدنظر لازمه آن محسوب می‌شود. اگر دادرسی منحصر به یک مرحله باشد، تصور مردم این است که در رسیدگی به دعاوی آن‌ها دقت کافی نشده است و از این رو همواره با تردید و بدبینی به دادگستری می‌نگرند و اعتماد و اطمینان چندانی به آن ندارند؛ ولی با وجود دادگاه تجدیدنظر، چنین تردیدی کاهش پیدا کرده، در نتیجه اعتماد و اطمینان مردم به دستگاه عدالت حقوقی افزایش پیدا می‌کند. بی‌اعتمادی مردم به دادگستری آثار و پیامدهای نامطلوبی برای جامعه در پی دارد. احقاق حق به‌اتکای توان و امکانات شخصی مهم‌ترین اثری است که از بی‌اعتمادی افراد به دادگستری سرچشمه می‌گیرد و ثمره چنین وضعیتی چیزی جز هرج و مرج در جامعه نخواهد بود (المرصفاوی، ۱۹۸۲، ص ۷۶۹ و ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۱۵۹). بنابراین برای پرهیز از چنین وضع نامطلوبی باید راه‌های جلب اعتماد مردم به دادگستری را توسعه داد و یکی از مهم‌ترین راه‌ها برقراری یک سیستم تجدیدنظر کارآمد و پویاست.

ذ- وحدت و هماهنگی: به‌طور طبیعی مراجع نظارتی و بالادست از عملکرد و اختلاف نظر مراجع پایین‌تر اطلاع حاصل می‌کنند. با وجود این، امکان ایجاد رویه واحد و هماهنگ در انجام امور و تصمیم‌گیری‌ها فراهم می‌آید. بدون وجود چنین مراجعی، دستیابی به وحدت و هماهنگی چندان مقدور نیست. امروزه در اکثر کشورها، گذشته از نقش و رسالت مهمی که دیوان عالی به‌عنوان بالاترین مرجع تجدیدنظر در ایجاد «وحدت رویه قضایی» در معنای خاص ایفا می‌کند. (ابوعامر، ۱۹۸۵، ص ۱۶۵ و محمدسلامه، ۱۹۸۸، ص ۴۱۴). از این روهریک از

مراجع تجدیدنظر نیز به نوبه خود می‌توانند در ایجاد رویه واحد و از بین بردن اختلاف نظرها موثر باشند.

ر- انتقال تجربیات: در هر تشکیلات و سازمان، همواره با یک دسته از نیروهای با تجربه و کارآموده به انتقال تجربیات گروه اول به گروه دوم وابسته است و یکی از روش‌های مهمی که می‌تواند این امر را ممکن سازد، نظارت افراد باتجربه بر کار و فعالیت کسانی است که از تجربه کم‌تری برخوردارند. بنابراین باید در درون سازمان این امکان را فراهم ساخت که نیروهای تازه کار به‌طور مستقل کار و فعالیت خود را به انجام برسانند و در عین حال کار آن‌ها توسط افراد باتجربه مورد ارزیابی قرار گیرد تا از یک سو خطاهای احتمالی برطرف گردد و از سوی دیگر تجربیات کارآموده‌ها به تازه کارها انتقال پیدا کند. علاوه بر این درپرتو این تعامل زمینه هم‌فکری بیش‌تر و بهره‌مندی از اندیشه‌های یکدیگر نیز فراهم می‌شود و این امر نیز به نوبه خود می‌تواند ضریب اعتماد و اطمینان به کار و تصمیم‌گیری‌ها را افزایش دهد. بنابراین ضرورت بهره‌مندی از چنین روش و شیوه‌ای در نظام قضایی که با سطح گسترده‌ای از مسایل پیچیده عملی و نظری روبه‌روست، بیش‌ازپیش احساس می‌شود و منطق حقوق و عقل سلیم انسانی ما را به این راه رهنمون می‌کند. بی‌مناسبت نیست که در این جا بخشی از کلام علی(ع) را که در بیان اهمیت دادرسی و چگونگی انجام آن خطاب به مالک اشتر گردیده است مورد توجه قرار دهیم. در این نامه که به عهدنامه آن حضرت، با مالک اشتر معروف است، چنین آمده است: «وَلَا يَكْتَفِي بَادِنِي فَهْمٌ دُونَ أَقْصَاءِ، وَ اَوْقَفَهُمْ فِي الشَّبَهَاتِ؟» [در رسیدن به حقیقت مقصود به اندک فهم اکتفا ننماید، و درنگش در شبهات از همه بیش‌تر باشد] (نهج البلاغه، نامه ۵۳). از این عبارت مختصر و کوتاه ولی غز و پرمعنا چنین استفاده می‌شود که برای دادرسی عادلانه و کارآمد باید راهی را پیمود که ما را به حداکثر دانش و آگاهی درباره موضوع مورد

قضاوت رهنمون سازد و در این زمینه به فهم اندک نباید اکتفا کرد. در جهت گریز از شبهات باید چاره اندیشی معقول کرد و درنگ و تأمل در کار قضایی را بیش تر روا داشت. دادرسی را با احتیاط و دقت به انجام رساند و از به طول انجامیدن آن در حد معقول نگرانی نداشت. با این وصف، تجدیدنظر در آرا و احکام قضایی طریقه ای است که می تواند فهم و آگاهی در قضاوت را افزایش داده و قضاوت را از گرفتار آمدن در شبهات باز دارد. بنابر آنچه گذشت معلوم می شود که محاسن و جهات مثبت تجدیدنظر بر معایب احتمالی آن رجحان دارد و عقل و منطق حکم می کند که در چهارچوب شرایط خاص و بر مبنای اصول و قواعد علمی در فرآیند دادرسی، ملاک عمل قرار گیرد. تجدیدنظر یک ضرورت اجتناب ناپذیر در دنیای امروز است و هیچ نظام حقوقی وجود ندارد که از آن روگردان باشد. تجدیدنظر به عنوان بخشی از دادرسی عادلانه در جهت حمایت هر چه بیش تر از کرامت انسانی و رعایت حقوق بشر به حساب می آید. از این رو در پاره ای از اسناد و قراردادهای بین المللی صراحتاً مورد تأکید قرار گرفته است. به موجب بند ۵ ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی: «هر کس به خاطر عملی محکومیت یافته، حق دارد که محکومیت و مجازات او به وسیله یک دادگاه بالاتر طبق قانون مورد رسیدگی مجدد واقع بشود» (آقایی، ۱۳۷۶، ص ۲۲)

بخش سوم: قابلیت تجدیدنظر و غیر قابل تجدیدنظر آرای دادگاه ها

اصل بر این است که آرای دادگاه های عمومی و انقلاب در امور حقوقی قطعی است. (مواد ۵ و ۳۳۰ ق.آ.د.م). آرای که قابلیت تجدیدنظرخواهی را ندارند قطعی نامیده می شوند. قطعیت و یا قابل تجدیدنظرخواهی بودن رای دادگاه، در ذیل آرای صادره قید میگردد، مگر در مواردی که مطابق قانون قابل درخواست تجدیدنظر باشد (مهاجری، جلد سوم،

ص ۳۷). آرای قابل تجدیدنظر شامل احکام و قرارها می شود که در ذیل، بررسی می شوند.
(واحدی، ۱۳۷۹، صص ۲۳۷-۲۳۸)

بند اول : احکام طبق ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م احکام دادگاهها در موارد زیر قابل تجدیدنظر است

الف) در دعاوی مالی که خواسته یا ارزش آن از سه میلیون ریال متجاوز باشد.^۱

۱ - دعاوی مالی به آن دسته از دعاوی اطلاق می گردد که خواسته مورد نظر در زمان طرح و تشکیل پرونده قابل ارزیابی به پول بوده و بتوان قیمت خواسته

را مشخص نمود مانند دعاوی مطالبه وجه دیون به مبالغ مشخص و معین، چک، سفته و ... یا اینکه خواسته مورد نظر مالی باشد اما در زمان طرح پرونده، نتوان قیمت خواسته را مشخص نمود و به عبارتی قابل ارزیابی به پول نباشد که در این صورت به یک قیمت تقویم می شود مانند دعاوی اثبات مالکیت، استرداد چک و ... بنابراین مبنای تجدیدنظر در دعاوی مالی، میزان خواسته یا بهای آن می باشد. بنابراین تقویم خواسته موثر در تجدیدنظرخواهی است (زندى، ۱۳۹۱، جلد چهارم، صص ۳۲۵ و ۳۲۶). اگر خواهان دعاوی بدوی در دادخواست تقدیمی خواسته دعوا را سه میلیون ریال تقویم کند و سپس تا قبل از پایان جلسه اول رسیدگی، خواسته خود را به پنج میلیون افزایش دهد، حکم صادره که در حالت نخست قطعی بود، قابل تجدیدنظر می باشد. در دعاوی ملکی هر چند میزان هزینه دادرسی بر مبنای قیمت منطقه ای محاسبه و اخذ می گردد ولی ملاک برای اینکه آیا حکم صادره قابل تجدیدنظرخواهی است یا نه، میزان خواسته ای که خواهان در دادخواست تقدیمی تعیین کرده است. لذا اگر بعد از احتساب قیمت منطقه ای، هزینه دادرسی هشت میلیون ریال باشد ولی خواهان در دادخواست تقدیمی دو میلیون و

نهمصد هزار ریال مقوم کرده باشد چنین حکمی قابل تجدیدنظر نخواهد بود ولی اگر میزان خواسته تقویمی بیش از سه میلیون ریال باشد، حکم صادره قابلیت تجدیدنظر را خواهد داشت. بنابراین ملاک برای تادیه هزینه دادرسی و قابلیت تجدیدنظرخواهی، میزان مبلغی است که در دادخواست تقویم شده، هر چند که قیمت منطقه ای کمتر از مبلغ تقویم شده باشد. دعاوی متعددی مطرح و مورد رسیدگی قرار بگیرد، قابلیت تجدیدنظر هر دعوا با توجه به نوع یا میزان خواسته همان دعوا معین می گردد. بنابراین نه تنها خواسته دعاوی متعدد برای تعیین قابل تجدیدنظر بودن جمع نمی شود، بلکه قابلیت تجدیدنظر هر دعوا در دعاوی دیگر تاثیری ندارد. به عنوان مثال چند خواسته ممکن است طی یک دادخواستی مطرح شود مثلاً زوجه علیه زوج طی یک دادخواست با خواسته های مختلف تحت عنوان ۱- پرداخت نفقه معوقه مقوم به دومیلیون و پانصد هزار ریال ۲- اجرت المثل ایام زوجیت مقوم به سه میلیون ریال ۳- مطالبه مهریه مقوم به ده میلیون ریال تقدیم دادگاه می نماید. دادگاه بعد از رسیدگی، احکام خواسته های فوق را صادر می نماید. اگر طرفین دعوا بخواهند درخواست تجدیدنظرخواهی نمایند، رای صادره نسبت به نفقه معوقه و اجرت المثل قطعی و نسبت به مطالبه مهریه قابل درخواست تجدیدنظر می باشد، لذا فقط درخصوص مطالبه مهریه، طرفین می توانند درخواست تجدیدنظرخواهی نمایند.

ب) کلیه آرای صادره در دعاوی غیر مالی

دسته دیگر دعاوی مطروحه در محاکم، دعاوی غیر مالی است. دعاوی غیر مالی به آن دسته از دعاوی که قابل ارزیابی به پول نباشد و اصلاً خواسته مورد نظر مالی نباشد اطلاق می

گردد. مانند دعوی تمکین از سوی زوج، اعسار و تقسیط محکوم به، ابطال شناسنامه، درخواست ازدواج مجدد و ...

ج) حکم راجع به متفرعات دعوا در صورتی که حکم راجع به اصل دعوا قابل تجدیدنظر باشد. در صورتی که خواسته مطرح شده دارای یکسری فرعیاتی در کنار اصل دعوا باشد که مورد رسیدگی قرار گرفته است، چنانچه اصل دعوا قابل تجدیدنظرخواهی باشد، فرعیات و جزئیات پیرامون آن نیز به تبعیت از قابلیت تجدیدنظرخواهی داشتن اصل دعوا، قابل تجدیدنظرخواهی خواهد بود. در این خصوص فرقی بین دعاوی مالی و غیر مالی وجود ندارد و نیز تفاوتی نمی کند متفرعی که مورد خواسته یا حکم قرار گرفته، کمتر یا بیشتر از سه میلیون ریال باشد و حکم راجع به اصل دعوا مورد درخواست تجدیدنظر قرار گرفته یا نگرفته است. مثلاً فرض کنید در خصوص یک دعوی غیر مالی مانند تمکین، حکم صادر شده یا در خصوص مطالبه وجه یک فقره چک به مبلغ بیست میلیون ریال حکم صادر شده است، با توجه به اینکه هر دو دعوی فوق قابلیت تجدیدنظرخواهی را دارند، متفرعات آن توأم با اصل دعوا یا به تنهایی از قبیل هزینه دادرسی، حق الوکاله وکیل، خسارات ناشی از تاخیر تادیه، هزینه ناشی از گواهی عدم پرداخت (واخواست) و... قابلیت تجدیدنظرخواهی را دارد (مهاجری، ۱۳۸۰ جلد سوم، ص ۴۲) منظور از متفرعات دعوا، حقوقی است که افزون بر اصل خواسته، قابل مطالبه بوده و این مطالبه مستلزم اقامه دعوی مستقل نباشد و به صرف درخواست آن در دادخواست قابل رسیدگی باشد (شمس، ۱۳۸۷، جلد دوم، دوره پیشرفته، ص ۳۲۳)

بند دوم : تصمیمات حسبی

به موجب ماده ۲۷ ق.ا.ح « تصمیم دادگاه در امور حسبی قابل پژوهش و فرجام نیست جز آنچه در قانون تصریح شده است». بنابراین از جمله حکم عزل وصی یا قیم یا ضم امین، حکم حجر، بقای حجر، رد در خواست حجر، رد درخواست بقای حجر، رد درخواست رفع حجر و... که جنبه غیرمالی دارند، قابل تجدیدنظر می باشد. بنابراین، علی رغم اصل قطعی بودن آرا و تصمیمات دادگاههای بدوی در امور حسبی، مواردی که طبق قوانین در این خصوص قابلیت تجدیدنظرخواهی قید گردیده، متضرر از رای یا تصمیم صادره از دادگاه می تواند درخواست تجدیدنظر نماید. (شمس، ۱۳۸۷، جلد دوم، دوره پیشرفته، ص ۳۲۳)

بند سوم: قرارها

قانونگذار در ماده ۳۳۲ ق.آ.د.م قرارهای قابل تجدیدنظر را نام برده است. اما قرارهای یاد شده در صورتی قابل تجدیدنظر هستند حکم راجع به اصل دعوا قابل تجدیدنظر باشد.

الف) قرار ابطال دادخواست یا رد دادخواست که از دادگاه صادر شود .

هر زمان که خواهان تا اولین جلسه دادگاه، دادخواست خود را مسترد کند یعنی تقاضای مختومه شدن پرونده را نماید چه به صورت کتبی و چه به صورت شفاهی در صورت جلسه دادگاه، قرار ابطال دادخواست صادر می شود. (بند الف ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م) همچنین براساس قسمت اخیر ماده ۹۵ ق.آ.د.م در صورتی که با دعوت قبلی هیچ یک از اصحاب دعوا حاضر نشوند و دادگاه نتواند در ماهیت دعوا بدون اخذ توضیح رای صادر کند، دادخواست ابطال خواهد شد. براساس ماده ۹۶ ق.آ.د.م در صورتی که مستند خواهان سند عادی باشد باید اصل

اسناد را در دادگاه حاضر نماید در غیر این صورت اگر سند مورد تردید و انکار قرار گیرد و دادخواست خواهان مستند به ادله دیگری نباشد، دادخواست ابطال خواهد شد. همچنین عدم تهیه وسیله اجرای قرار توسط خواهان به استناد ماده ۲۵۶ ق.آ.د.م و عدم واریز هزینه کارشناسی توسط خواهان و ناتوانی دادگاه در صدور حکم بدون کارشناسی طبق ماده ۲۵۹ ق.آ.د.م از موجبات صدور قرار ابطال دادخواست می باشد. (ابهری، ۱۳۹۱، جلد دوم، ص ۲۲۲)

ب) قرار رد دعوا یا عدم استماع دعوا

اگر خواهان تا زمانی که دادرسی به پایان نرسیده دعوای خود را استرداد کند یعنی تقاضای مختومه شدن پرونده را ننماید، در این صورت دادگاه قرار رد دعوا صادر می نماید. (بند ب ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م) همچنین با پذیرش ایرادات مذکور در بندهای سه تا یازده ماده ۸۴ ق.آ.د.م براساس ماده ۸۹ همان قانون قرار رد دعوا صادر می گردد. قرار رد دعوا در صورتی که در دعوای مالی خواسته بیش از سه میلیون ریال باشد، یا در دعوای غیر مالی قابل تجدیدنظر خواهد بود. در مورد قرار عدم استماع دعوا، در قانون آیین دادرسی مدنی، ماده ای وجود ندارد که صراحتاً صدور چنین قراری را تجویز نموده باشد. با وجود این، در هر مورد که دعوا طبق قانون طرح نشده باشد (مهاجری، ۱۳۸۰، جلد سوم، ص ۱۹۷) و یارسیدگی به ماهیت دعوا به علت وجود مانع قانونی، مجاز نباشد (شمس، ۱۳۸۱، جلد دوم، ص ۲۵۶)، قرار عدم استماع دعوا صادر می شود. در این زمینه به استناد ماده ۲ ق.آ.د.م «هیچ دادگاهی نمی تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذینفع یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی آنان، رسیدگی به دعوا را برابر قانون، درخواست نموده باشند». براین اساس، چنانچه دعوایی برابر قانون طرح نشده باشد، قرار عدم استماع دعوا صادر می شود. به عنوان مثال

دعوی خلع ید از اموال غیر منقول فرع بر مالکیت است، حال چنانچه شخصی به استناد سند عادی دادخواستی به خواسته خلع ید علیه دیگری تقدیم دادگاه نماید، از آنجا که هنوز مالکیت خواهان، ثابت نشده است دادگاه قرار عدم استماع دعوا صادر خواهد کرد. (ابهری، ۱۳۹۱، جلد دوم، ص ۲۲۳) یا در ملک تجاری که سه مالک مشاعی دارد و حق و کسب پیشه آن ملک متعلق به یک شخص می باشد، اگر صاحب حق کسب و پیشه برای تجویز انتقال منافع عین مستاجر علیه یکی از مالکین اقامه دعوا نماید، دادگاه با توجه به اینکه دعوی تخلیه بایستی به طرفیت کلیه مالکین ملک، اقامه شود قرار رد دعوا صادر خواهد کرد. این قرار در صورتی که اصل دعوا قابل تجدیدنظر باشد، قابل تجدیدنظر در دادگاههای استان خواهد بود.

ج) قرار سقوط دعوا

استرداد دعوا بعد از ختم مذاکرات اصحاب دعوا در موردی امکان پذیر است که یا خواننده دعوی راضی بوده و یا اینکه خواهان از دعوی خود به طور کلی صرف نظر کند. در این صورت دادگاه قرار سقوط دعوا را صادر خواهد کرد. (بند ج ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م) چنانچه در دعوی طلاق، پس از ختم مذاکرات طرفین، خواهان با رضایت خواننده دعوا را استرداد کند یا اینکه خواهان از دعوی خود بطور کلی صرف نظر کند، قرار سقوط دعوا صادر شود. ولی با توجه به غیر مالی بودن دعوا، قرار صادره قابلیت تجدیدنظرخواهی را دارد. اما اگر در دعوی مهریه خواسته خواهان، کمتر از سه میلیون ریال باشد و بعد از ختم مذاکرات طرفین قرار سقوط دعوا صادر گردد، قرار صادره قطعی می باشد.

د) قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا

یکی از طرفین پرونده شرایط لازمه برای طرح و تشکیل دعوی را نداشته باشد (بند ۳ ماده ۸۴ ق.آ.د.م و ماده ۸۶ همان قانون) صغیر یا جنون باشد و یا به دلایلی از تصرف در اموال خود ممنوع باشد که در صورت وجود هر یک از شرایط ذکر شده، اهلیت قانونی برای تشکیل پرونده در محاکم را نخواهد داشت ... در این صورت عدم اهلیت خواهان در زمان طرح دعوا، قرار رد دعوا صادر می شود (ماده ۸۹ ق.آ.د.م) و در صورتی که خواهان یا خوانده در جریان دادرسی اهلیت خود را از دست دهند، قرار عدم اهلیت صادر می شود (ابهری، ۱۳۹۰، جلد اول، صص ۷۱ و ۷۲). در صورت مهیا بودن هر یک از بندهای ذکر شده در احکام و قرارهای قابل تجدیدنظر، می توان نسبت به رای صادره اعتراض نمود. مرجع تجدیدنظر آرای صادره از دادگاههای عمومی و انقلاب هر حوزه، دادگاه تجدیدنظر استان همان حوزه خواهد بود. به این معنی که اعتراض و تجدیدنظرخواهی، در صورت وجود شرایط لازمه، در دادگاه تجدیدنظر مرکز همان استان مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت. لذا با توجه به مراتب فوق قرارهای اعدادی یا مقدماتی را قانونگذار قابل تجدیدنظر اعلام ننموده است؛ پس این دسته از قرارها مستقلاً قابل تجدیدنظر نمی باشند. اما چون حکم دادگاه ممکن است بر مبنای هر یک از قرارهای اعدادی و نتیجه اجرای آن صادر شده باشد، چنانچه حکم قابل تجدیدنظر باشد، تجدیدنظرخواه می تواند ضمن تجدیدنظر از حکم، به عنوان جهت تجدیدنظر، نسبت به قرارهای اعدادی که نتیجه اجرای آن از اسباب مواجهه می باشد شکایت نماید (شمس، منبع پیشین، ص ۳۲۴). برای مثال اگر شخصی برای مطالبه سود قابل تقسیم به نسبت سهام خود از شرکتی که خود عضو آن می باشد اقامه دعوا کند و خواسته خود را علی الحساب از باب قاعده تسبیب از جهت تادیه هزینه دادرسی مقوم به شش میلیون ریال تقویم کند، سپس بعد از

ارجاع پرونده به یکی از شعب، به تشخیص قاضی رسیدگی کننده به پرونده، جهت تعیین میزان سود مشارالیه، ارجاع امر به کارشناس رسمی دادگستری شود. محکوم علیه می تواند در تجدیدنظرخواهی از حکم، با این استدلال که امر ارجاع شده به کارشناس جنبه فنی و تخصصی نداشته و علت محکومیت او ارجاع امر چنین امری به کارشناس می باشد، از این قرار، به ترتیب مزبور شکایت نماید تا دادگاه تجدیدنظر، بدون در نظر گرفتن نتیجه قرار کارشناسی، اقدام به رسیدگی و صدور رای شایسته نماید .

بخش سوم: شناسایی استثنائات درخواست تجدیدنظر در خارج از مهلت قانونی

در مواردی مهلت تجدیدنظر، چنانچه تاریخ ابلاغ حکم به محکوم علیه و یا نماینده قانونی او در دادرسی در نظر گرفته شود عملاً بیش از مدت های بیست روز یا دو ماه مزبور خواهد بود که به بررسی های آن موارد می پردازیم .

بند اول: حجر، ورشکستگی یا فوت محکوم علیه

در صورتی که محکوم علیه پس از صدور رای و پیش از ابلاغ آن، محجور، ورشکسته یا فوت شود رای باید در مورد محجور به قیم، در مورد ورشکسته به مدیر تصفیه و در مورد متوفی به وراث ابلاغ شود و مهلت تجدیدنظر از تاریخ ابلاغ رای به آنها در نظر گرفته می شود. چنانچه محکوم علیه پس از ابلاغ رای محجور، ورشکسته یا فوت شود، اگر هر یک از این وقایع پیش از پایان مهلت تجدیدنظر محقق شده باشد و محکوم علیه تجدیدنظرخواهی ننموده باشد رای باید، حسب مورد به نمایندگان قانونی و یا قائم مقامان مزبور ابلاغ شود و مهلت تجدیدنظرخواهی از تاریخ ابلاغ دوباره رای به آنها در نظر گرفته می شود (ماده ۳۳۷ ق.آ.د.م، ابهری، منبع پیشین، ص ۲۲۸). بنابراین اگر به عنوان مثال محکوم علیه دوازده روز پس از ابلاغ

رای به او، فوت نماید و در زمان یاد شده (قبل از فوت) محکوم علیه تجدیدنظرخواهی ننموده باشد، رای می بایست به وراثت ابلاغ شود و مهلت بیست روز یا دو ماه بر حسب مورد از تاریخ ابلاغ رای به آنها شروع می شود و اگر محکوم علیه در مهلت مقرر تجدیدنظرخواهی ننموده و سپس فوت شود دعوی تجدیدنظر از سوی وراثت تعقیب می شود و در نتیجه دادرسی تجدیدنظر تا تعیین آنها توقیف می شود. اگر شخص محکوم علیه، تاجر بوده و بعد از ابلاغ رای و قبل از پایان تجدیدنظرخواهی ورشکسته شود، اگر درخواست تجدیدنظر ننموده باشد بعد از تعیین مدیر تصفیه و ابلاغ رای به مشارالیه، به عنوان نماینده قانونی می تواند درخواست تجدیدنظرخواهی نماید ولی اگر محکوم علیه در مهلت قانونی اقدام به درخواست تجدیدنظرخواهی ننموده سپس ورشکسته شده، دادرسی در مرحله تجدیدنظر تا تعیین مدیر تصفیه توقیف می شود و بعد از تعیین مدیر تصفیه به جریان می افتد .

بند دوم: زوال سمت نماینده

به موجب ماده ۳۳۸ ق.آ.د.م چنانچه سمت یکی از اشخاصی که به عنوان نمایندگی از قبیل ولایت، قیمومت یا وصایت در دعوا دخالت داشته اند پیش از پایان مدت تجدیدنظرخواهی زایل گردد بایستی رای دادگاه برحسب مورد به صغیری که کبیر شده یا به محجوری که از محجوریت رهایی پیدا کرده یا به تاجری که طلبکاران با مشارالیه قرارداد ارفاقی منعقد نموده اند یا تاجر از حالت ورشکستگی خارج شده ابلاغ گردد و از تاریخ ابلاغ در صورتی که نمایندگان آنان تجدیدنظرخواهی نکرده بودند می تواند درخواست تجدیدنظرخواهی کنند و در صورتی که در مهلت قانونی نمایندگان درخواست تجدیدنظرخواهی کرده اند خود شخصا دادرسی را ادامه دهند. بنابراین چنانچه، سمت قیم پس از ابلاغ رای به وی و پیش از پایان مهلت تجدیدنظر

زایل شود خواه به علت عزل وی یا تعیین قیم جدید یا به علت رفع حجر از محجور رای باید حسب مورد به قیم جدید و یا به محجور ابلاغ شود و مهلت تجدیدنظرخواهی از تاریخ ابلاغ دوباره رای به آنها بطور کامل در نظر گرفته می شود. در خصوص زایل شدن سمت وکیل در ماده ۳۳۸ قانون مذکور، قانونگذار سخنی به میان نیاورده است به نظر می رسد در زمان نوشتن ماده فوق قانونگذار در مقام بیان بوده است چرا که اگر بعد از ابلاغ رای و پیش از پایان مهلت تجدیدنظر به هر دلیلی سمت وکیل زایل گردد، مهلت جدید تجدیدنظر از زمان ابلاغ رای به اصل شروع خواهد شد. در مقابل، عزل یا استعفای وکیل در مدت مزبور بی اثر است، مگر اینکه وکیل در زمان ابلاغ استعفا داده و اصل ثابت نماید که از استعفا آگاه نبوده است که در این صورت با توجه به ملاک ماده ۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی مهلت تجدیدنظر از تاریخ آگاهی اصل محاسبه می شود. ممنوع شدن وکیل یا تعلیق از وکالت یا بازداشت او به گونه ای که مانع تجدیدنظرخواهی او شود از وقایعی محسوب می شود که بر اساس بند ۴ ماده ۴۱ قانون فوق باید به آگاهی دادگاه برسد و در این صورت با توجه به ملاک همین ماده رای باید به اصل ابلاغ شود و مهلت تجدیدنظر از تاریخ ابلاغ به اصل شروع می شود. در خصوص شرکتها لازم به توضیح می باشد که چون شرکت، شخصیت حقوقی مستقلی دارد و رای صادره علیه شرکتها، به شرکت ابلاغ می شود نه مدیر شرکت، بنابراین در صورت فوت مدیر شرکت یا ورشکستگی مدیر شرکت یا سفیه و محجور شدن وی تاثیری در صحت ابلاغ رای به شرکت نداشته و به دلیل رویدادهای اتفاق افتاده بر مدیر شرکت، مهلت

تجدیدنظرخواهی جدید منتفی است مگر اینکه از عذرهایی تلقی شود که پیرو تبصره ماده ۳۴۰ قانون مذکور ناظر به ماده ۳۰۶ همان قانون آمده باشد .

بند سوم: عذر تجدیدنظرخواه

به موجب ماده ۳۴۰ ق.آ.د.م، محکوم علیه می تواند در صورت وجود جهات عذر موجه، دادخواست تجدیدنظررا پس از مهلت مقرر قانونی نیز تقدیم کند. در این صورت دادخواست تجدیدنظر باید همراه با بیان عذر موجه تجدیدنظرخواه و دلیل آن بوده و به دادگاه صادر کننده رای مرحله نخستین، تقدیم شود. دادگاه مکلف است ابتدا به عذر عنوان شده که موجب تقدیم نشدن دادخواست در مهلت مقرر شده، رسیدگی و در صورت احراز وجود جهت عذر، قرار قبولی و در غیر این صورت قرار رد دادخواست تجدیدنظر را صادر نماید. جهات عذر موجه با توجه به تبصره ماده فوق، همان مواردی است که در ماده ۳۰۶ همان قانون آمده است. چهار جهت به عنوان عذر موجه در ماده فوق اعلام شده که عبارتند از:

۱. مرضی که مانع حرکت است
۲. فوت یکی از والدین یا همسر یا اولاد
۳. حوادث قهریه از قبیل سیل، زلزله، و حریق که بر اثر آن تقدیم دادخواست و اخواهی در مهلت مقرر ممکن نباشد
۴. توقیف یا حبس بودن بنحوی که نتوان در مهلت مقرر دادخواست و اخواهی تقدیم کرد». حال سوالی که مطرح می شود این است اگر بعد از ابلاغ رای و پیش از پایان مهلت تجدیدنظرخواهی، حوادث و وقایع فوق اتفاق بیفتد.

ملاک برای مهلت جدید تجدیدنظرخواهی چیست؟ به ناچار به نظر می رسد که باید به عرف رجوع کرد مثلاً برای بند اول بعد از رفع مانع، مهلت جدید تجدیدنظرخواهی شروع می شود و اگر مرضی که مانع حرکت باشد دائمی باشد با توجه به اینکه امکان توکیل وجود دارد با وکالت دادن این مشکل برطرف می شود. در خصوص بند دوم مدت معذوریت را عرفاً باید مدتی قلمداد کرد که در آن زمان مراسم ترحیم برگزار می شود. در مورد بند سوم انقضای مدت معذوریت را بعد از برطرف شدن حوادث قهریه و با در نظر گرفتن مدت عرفی آن در نظر گرفت. در مورد بند چهارم در صورتی که امکان تقدیم دادخواست تجدیدنظر به دفتر بازداشتگاه وجود داشته باشد نباید جزء عذر موجه به شمار آورد مگر اینکه امکان تقدیم دادخواست تجدیدنظر به دفتر بازداشتگاه وجود نداشته باشد که در اینصورت بعد از رفع بازداشت یا بعد از رفع حبس، اقدام به تقدیم دادخواست تجدیدنظر خواهد نمود.

بخش چهارم: ممنوعیت ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر

همان طور که در پیش گفته شد، تجدیدنظر، دوباره قضاوت کردن امری است که در مرحله بدوی مورد قضاوت واقع شده است. بنابراین گسترش عناصر دعوا در مرحله تجدیدنظر منطقی نخواهد بود زیرا ماهیت خود را به عنوان مرجع تجدیدنظر زیر سوال می برد و هدف مهم تجدیدنظر که بازبینی و دوباره قضاوت کردن است را از دست می دهد. اما چون تجدیدنظر مرحله ای است که باید دعوا در آن فصل شود، بر قاعده مزبور استثنائاتی وارد شده است.

بند اول: مفهوم ادعای جدید و تفاوت آن با دلیل جدید

در ماده ۵۰۹ ق.ق. تصریح شده بود که «ابراز دلایل جدید، ادعای جدید نیست». در قانون جدید چنین امری، به حق، تصریح نگردیده است. تمایز ادعا از دلیل نیاز به تصریح قانونی

ندارد. ادعا قولی است که خلاف اصل (اصل عدم ، اصل استصحاب، اصل اباحه و... نیز اصل صحت و اصل لزوم قراردادها و...) یا ظاهر بوده و یا خلاف امارات قانونی (اماره ید، اماره فراش و ...) و یا خلاف امری باشد که قانون گذار اعتبار آن را فرض نموده است (اعتبار اسناد رسمی). اما دلیل، هر وسیله ای، به مفهوم اعم است که در قانون پیش بینی شده و «... اصحاب دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می نمایند» (ماده ۱۹۴ ق.آ.د.م) بنابراین، مدعی، به مفهوم اعم، در اثبات ادعای خود به دلیل متمسک می شود. (شمس، منبع پیشین، ص ۳۵۳) استناد به دلیل جدید در مرحله تجدیدنظر، در صورتی که در اثبات ادعاهای مطروحه مرحله بدوی باشد مجاز شمرده می شود. همچنین استناد به دلیل جدید در اثبات حقوق و دفاعیاتی که در مرحله تجدیدنظر قابل طرح می باشند، منعی ندارد. برای مثال، چنانچه خواهان در اثبات وجود دین و یا خوانده در اثبات پرداخت آن، در مرحله بدوی به سندی استناد نموده باشند، می توانند در اثبات هر یک از ادعاهای مزبور، در مرحله تجدیدنظر، به گواهی گواهان استناد نمایند. همچنین، چنانچه برای مثال، خواهان بدوی در مرحله تجدیدنظر عین مالی را مطالبه کند که قیمت آن را در مرحله بدوی مطالبه کرده است می تواند در اثبات ذی حقی خود نسبت به عین مال دلیل جدید ارائه کند.

بند دوم: اصل ممنوعیت ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر

به موجب ماده ۳۶۲ ق.آ.د.م «ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر مسموع نخواهد بود...». در حقیقت پذیرش ادعای در مرحله تجدیدنظر خلاف فلسفه و ماهیت تجدیدنظر است که همان دوباره قضاوت کردن امر می باشد. پذیرش ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر موجب می شود که دادگاه تجدیدنظر به امری رسیدگی نماید که در مرحله بدوی مورد رسیدگی قرار نگرفته و بنابراین بر خلاف شان و صلاحیت خود، رسیدگی بدوی نماید.

بند سوم: استثنائات ممنوع بودن ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر

بر اصل غیر قابل طرح بودن ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر، قانونگذار استثنائاتی را وارد کرده است که به شرح زیر مورد بررسی قرار می دهیم. (شکری بیگی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۲)

الف) طرح دعوای طاری

دسته ای از استثنائات، مربوط به طرح بعضی دعوای طاری در مرحله تجدیدنظر است. اقامه دعوای طاری چون موجب طرح ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر می شود، علی الاصول ممنوع است. ممنوعیت طرح و رسیدگی به دعوا در مرحله تجدیدنظر تا زمانی که در مرحله نخستین در آن حکمی صادر نشده، در ماده ۷ ق.آ.د.م نیز تصریح شده است. در عین حال قانونگذار، اقامه دعوای ورود ثالث و جلب ثالث را صریحا در مرحله تجدیدنظر مجاز اعلام نموده است (مواد ۱۳۰ و ۱۳۵ ق.آ.د.م). بنابراین با توجه به مواد ۷ و ۳۶۲ همان قانون، طرح دعوای اضافی و دعوای متقابل در مرحله تجدیدنظر خلاف اصل بوده و مسموع نخواهد بود. «طاری» یا «طاریه» از دیدگاه لغوی به معنای «ناگاه در آینده»، «ناگاه روی داده» و «عارض» آمده است (معین، ۱۳۶۰، ص ۲۱۹۵) طاری، یعنی امر ایجاد غیر متوقع، در مقابل حادث که به معنی امر ایجاد متوقع است (کریمی ۱۳۸۹، ص ۲۰۱) طواری یا اتفاقات دیگری که هر یک به نحوی در رسیدگی به دعوا، وقفه ایجاد می کند، حوادثی است که یا ناشی از تغییرات در خود دعواست و یا در اصحاب دعوا (واحدی، ۱۳۸۶، جلد دوم ص ۱۹۲) در فقه نیز طاری، به امری گفته می شود که بیرون از عادت است بدون آنکه توقع وقوع آن رود اتفاق بیفتد (مقصود پور، ۱۳۸۹، ص ۳۴). سوالی که در این قسمت قابل طرح به نظر می رسد این است که اگر در مرحله بدوی خواهان دعوی، خواسته خود را کمتر از سه میلیون ریال تقویم نماید و خوانده دعوا،

دعوی متقابل مطرح و خواسته را بیش از سه میلیون تقویم کند، وضعیت حکم صادره در مورد دعوی اصلی و طاری از حیث قابل تجدیدنظر بودن یا نبودن چگونه است؟ (نشست قضایی دادگستری کرمان، قزوین، فروردین ۱۳۸۴، مسائل آیین دادرسی مدنی ۲، ص ۶۸۹). مطابق ماده ۱۴۱ ق.آ.د.م، چنانچه دعوی تقابل با دعوی اصلی ناشی از یک منشأ بوده و ارتباط کامل داشته باشند، توأما رسیدگی می شوند و چون اتخاذ تصمیم در هر یک موثر در دیگری است در فرض سؤال به تبع قابلیت تجدیدنظرخواهی دعوی تقابل، رای دادگاه نسبت به دعوی اصلی و طاری که در یک حکم صادر می شود قابل تجدیدنظر خواهد بود. البته لازم به توضیح می باشد رسیدگی به دعوی متقابل در مرحله تجدیدنظر در صورتی که در مرحله بدوی به آن رسیدگی نشده باشد صورت قانونی ندارد (رویه قضایی ایران، شماره ۴۹، جلد یک، ص ۱۵۲).

ورود ثالث در مرحله تجدیدنظر: شخص ثالث می تواند در مرحله تجدیدنظر نیز تا وقتی که ختم دادرسی اعلام نشده، وارد دعوا شود (زندى، جلد چهارم صص ۲۹۸ و ۲۹۹). در این صورت مشارالیه از امتیاز دو درجه بودن مراجع صرفنظر می کند. شخص ثالث در مرحله تجدیدنظر نیز همانند مرحله بدوی، ممکن است در موضوع دادرسی اصحاب دعوی اصلی برای خود مستقلاً حقی قائل باشد یا خود را در محق شدن یکی از طرفین ذینفع بداند. در هر حال ثالث باید دادخواست خود را به دادگاهی که دعوا در آنجا مطرح است تقدیم داشته و منظور خود را بطور صریح اعلام نماید. جواز ورود ثالث در مرحله تجدیدنظر، مستلزم عدم اطلاع شخص ثالث از جریان دادرسی بدوی نمی باشد و حتی چنانچه شخصی به نمایندگی یکی از اصحاب دعوا در دادرسی بدوی دخالت داشته می تواند با توجه به عموم و اطلاق ماده ۱۳۰ ق.آ.د.م در مرحله تجدیدنظر به عنوان ثالث اصالتاً وارد شود. بنابراین ورود شخصی که به قیمومت از صغیر

در مرحله بدوی دخالت داشته، ورود مشارالیه به عنوان ثالث، در مرحله تجدیدنظر بلامانع است. سوالی که در این مقطع قابل طرح و بحث می باشد این است که اگر تجدیدنظر خواه، دادخواست تجدیدنظرخواهی خود را استرداد نماید، تکلیف دعوای شخص ثالث که در مرحله تجدیدنظرخواهی وارد رسیدگی شده است چیست؟ سه نظر در این خصوص ارائه شده است. (مجموعه نشست های قضایی ص ۴۳۳ جلد اول)

نظر اول: امر اعتباری با واقعی فرق می کند، باید دید آیا فلسفه دعوا وجود دارد یا خیر؛ لذا اگر دعوای اصلی بصورت کلی پس گرفته شود چنین ادعایی وجود ندارد، دعوای ورود ثالث نیز رد می شود اما اگر بصورت غیر آن مسترد شود دعوای ورود ثالث به قوت خود باقی مانده و به آن رسیدگی می شود (مجموعه نشست های قضایی جلد اول ص ۴۳۳)

نظر دوم: از آنجائی که ثالث دعوایی را با تقدیم دادخواست طرح می کند لذا همانند صدور قرار رسیدگی توامان، پرونده اصلی با پرونده ورود ثالث توامان رسیدگی می شود. بنابراین، چنانچه ثالث به موجب قسمت اول ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی وارد اصلی شود، با استرداد دعوای اصلی چه کلی و یا جزئی، دعوای ورود ثالث به قوت خود باقی می ماند اما چنانچه به موجب قسمت اخیر ماده مذکور وارد شود یعنی زمانی که ثالث خود را در ذینفع دانستن یکی از طرفین وارد دعوا شود، دعوای مشارالیه با استرداد دادخواست تجدیدنظرخواهی رد می شود (مجموعه نشست های قضایی، جلد اول ص ۴۳۳)

نظر سوم: باعنایت به اینکه دعوای ورود ثالث دعوای تبعی است لذا با استرداد دعوای اصلی، رد می شود زیرا که دعوای مستقلی نیست و به تبع دعوای اصلی است (مجموعه نشست های قضایی، جلد اول ص ۴۳۳)

با توجه به نظریات فوق و با لحاظ کردن مواد قانونی حاکم در این قضیه و رویه قضایی به نظر می‌رسد با عنایت به ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی، هر دعوایی که در اثنای رسیدگی به دعوی دیگر از طرف خواهان یا خوانده یا شخص ثالث یا از طرف متداعیین اصلی بر شخص ثالث اقامه شود، دعوی طاری نامیده می‌شود. این دعوا اگر با دعوی اصلی مرتبط یا دارای یک منشا باشد در دادگاهی اقامه می‌شود که دعوی اصلی در آنجا اقامه شده است و دعوی ورود ثالث موضوع ماده ۱۳۰ و ۱۳۱ قانون مذکور که از جانب شخص ثالث به طرفیت اصحاب دعوی اصلی اقامه می‌شود از سنخ همین دعاوی طاری است و با لحاظ ماده ۱۳۰ قانون دعوی ورود ثالث به دو منظور اقامه می‌شود اول اینکه شخص ثالث در موضوع دادرسی اصحاب دعوی اصلی برای خود مستقلاً حقی قایل است در چنین صورتی ولو اینکه تجدیدنظر خواه دعوی اصلی، دادخواست تجدیدنظر خواهی را مسترد نماید، دادگاه باید به دعوی شخص ثالث جداگانه رسیدگی کند. دوم اینکه شخص ثالث خود را در محق شدن یکی از طرفین ذی نفع بداند، طرح چنین دعوایی به منظور تقویت یکی از اصحاب دعوا صورت می‌گیرد و در این صورت است که با استرداد دادخواست از ناحیه تجدیدنظرخواه، رسیدگی به دعوی ورود ثالث هم منتفی خواهد بود.

جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر: پیش بینی مرحله تجدیدنظر مبتنی بر انجام قضاوتی شایسته و با این هدف است که هر چه سریع تر به اختلافات مطروحه پایان داده شود به گونه ای که حتی الامکان اختلافات، تماماً با رایبی واحد فصل شود. برداشت مزبور از تجدیدنظر، جلب ثالث را در این مرحله اگر چه خلاف قاعده مقرر در ماده ۷ ق.آ.د.م است توجیه می‌کند. ماده ۱۳۵ قانون مزبور به هر یک از اصحاب دعوی تجدیدنظر اجازه می‌دهد که تا پایان جلسه اول دادرسی مرحله تجدیدنظر، در صورتی که جلب شخص ثالثی را لازم بداند، جهات و دلایل

خود را اظهار کرده و ظرف سه روز پس از جلسه، با تقدیم دادخواست به دادگاه تجدیدنظر درخواست جلب او را نماید (شمس، منبع پیشین، ص ۳۳۶). ولی در عمل و شیوه قضایی که در کشورمان رایج است معمولاً در دعاوی که در دادگاه تجدیدنظر مطرح می شود و با درخواست رسیدگی مجدد از سوی تجدیدنظرخواه، دادگاه تجدیدنظر را مجبور به دوباره قضاوت کردن می کند، وقت رسیدگی تعیین نمی گردد و دادگاههای تجدیدنظر با ملاحظه پرونده و محتویات آن و لایحه دفاعیه طرفین اتخاذ تصمیم می نماید و بطور نادر و در صورت نیاز به توضیح، اقدام به تعیین وقت رسیدگی و ابلاغ اخطار وقت رسیدگی به طرفین می نمایند. لذا با توجه به مراتب فوق عملاً تشخیص جلسه اول رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر غیرممکن بوده و شخصی که قصد جلب شخص ثالث در مرحله تجدیدنظر دارد عملاً با مشکل مواجه می شود. لذا برای حفظ حقوق تجدیدنظرخواه در این مرحله بهتر است دادخواست جلب شخص ثالث هم زمان با دادخواست تجدیدنظرخواهی تقدیم گردد و اگر تجدیدنظرخوانده نیز قصد جلب شخص ثالث را در مرحله تجدیدنظر داشته باشد ضمن پاسخ به تجدیدنظرخواهی، دادخواست جلب ثالث را به همراه لایحه دفاعیه خود هم زمان به دادگاه ارسال نماید (ابهری، تقریرات درس آیین دادرسی مدنی، جزوه آیین دادرسی مقطع ارشد). جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر، ثالث را اجباراً از امتیاز دو درجه ای بودن دادگاه ماهوی محروم می نماید. در برخی موارد، ثالث جلب می شود تا به طور مستقل در برابر جالب محکوم شود (جلب ثالث اصلی یا استقلالی). گاهی هم، جلب می شود، تا او نیز با طرف مقابل محکوم شود و نظر به اعتبار امر قضاوت شده رأی که صادر می شود، از شکایت احتمالی او نسبت به رای جلوگیری شود. گاه نیز ثالث، برای این جلب می شود که موضع جالب را تقویت کند (جلب ثالث تبعی). دخالت شخص ثالث که در نتیجه اقامه دعوی جلب ثالث صورت

می‌گیرد، نتایج زیر را در پی دارد: اولاً موجب اطاله دادرسی می‌شود؛ ثانیاً موجب انحراف از قاعده صلاحیت محلی می‌شود (صدر زاده افشار، ۱۳۹۰، ص ۳۷۴؛ متین دفتری، ۱۳۸۱، ص ۳۲۹)

تغییر عین مال به قیمت آن و بالعکس: به موجب بند ۱ ماده ۳۶۲ ق.آ.د.م، مطالبه قیمت محکوم به که عین آن موضوع رای بدوی بوده و مطالبه عین مالی که قیمت آن در مرحله بدوی مورد حکم قرار گرفته، در مرحله تجدیدنظر ادعای جدید شمرده نمی‌شود. نص قانون در این خصوص به اندازه ای روشن است که نیاز به توضیح ندارد. اما پرسش این است که چنانچه خواسته خواهان در مرحله نخستین عین مالی باشد و دادگاه خوانده را محکوم به رد آن نماید، آیا در صورتی که محکوم علیه درخواست تجدیدنظر ننموده باشد، خواهان می‌تواند به استناد نص صریح قانون تنها برای تبدیل عین مال به قیمت آن، از حکمی که کلاً به نفع او صادر شده درخواست تجدیدنظر نماید یا درخواست تبدیل عین به قیمت مال منوط به محکومیت خواهان در دعوای مطالبه عین مال در مرحله نخستین است تا در مقام تجدیدنظرخواهی آن را مطرح نماید؟ آنچه مسلم است اعمال بند ۱ ماده ۳۶۲ ق.آ.د.م متوقف بر این است که دعوای تجدیدنظر مطرح شده باشد. از شرایط اقامه دعوای تجدیدنظر ذینفع بودن تجدیدنظر خواه است. بنابراین، در صورتی که خواهان برای مثال مطالبه عین مالی را ننموده و خوانده محکوم به رد آن شده است تنها محکوم علیه می‌تواند نسبت به حکم تجدیدنظرخواهی نماید در نتیجه اگر خوانده اقدام به تجدیدنظرخواهی ننماید دعوای تجدیدنظر مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد تا امکان طرح درخواست تبدیل عین مال به بهای آن وجود داشته باشد. ولی اگر خواهان در دعوای مطالبه عین مال محکوم به بی‌حقی شده باشد می‌تواند در مقام تجدیدنظرخواهی از مقررات بند ۱ ماده ۳۶۲ قانون مذکور استفاده ننموده و مطالبه عین را تبدیل به بهای آن نماید.

در حقیقت موضوع رای قرار گرفتن و یا مورد حکم واقع شدن اعم از این است که نتیجه حکم له خواهان و یا علیه او باشد. ۱ از سوی دیگر، چنانچه خوانده محکوم به رد عین مال گردد و از حکم محکومیت خود تجدیدنظرخواهی نماید، تجدیدنظرخوانده (خواهان مرحله بدوی) می تواند در لایحه جوابیه درخواست عین مال را که در مرحله نخستین مطرح نموده به درخواست بهای آن تبدیل نماید. این موضوع، درجائی اتفاق می افتد که مالک تقاضای مطالبه عین مال مغضوب از غاصب را نموده است ولی در مرحله تجدیدنظر، معلوم شده است که مال مذکور تلف شده که خواهان می تواند تقاضای قیمت آن را بنماید یا بالعکس، خواهان به تصور تلف عین مال، قیمت آن را مطالبه کرد ولی در مرحله تجدیدنظر، معلوم شده است که عین مال موجود است و لذا خواهان در مرحله تجدیدنظر، تقاضای عین مال بجای قیمت آن را می کند. حقوق حال شده پس از اقامه دعوای مرحله نخستین: به موجب بند ۲ ماده ۳۶۲ ق.آ.د.م و با لحاظ صدر ماده مزبور، ادعای اجاره بها و بقیه اقساط آن و اجرت المثل و دیونی که موعد پرداخت آن در جریان رسیدگی بدوی رسیده، ادعای جدید شمرده نمی شود. بنابراین طرح آن در مرحله تجدیدنظر، مجاز است. علاوه براین، سایر متفرعات دعوا، از قبیل ضرر و زیان که در زمان جریان دعوا یا بعد از صدور رای بدوی به خواسته اصلی تعلق گرفته و مورد حکم واقع نشده یا موعد پرداخت آن بعد از صدور رای بدوی رسیده باشد می تواند در مرحله تجدیدنظر درخواست شود. در این خصوص نیز باید توجه داشت که چنانچه خوانده در دعوا کلاً محکوم شده باشد و از رای بدوی تجدیدنظرخواهی ننماید، طرح ادعای مزبور، به این علت که مرحله تجدیدنظر وجود ندارد، منتفی می باشد. در حقیقت، در چنین صورتی، خواهان بدوی، (محکوم له) نیز به علت نداشتن نفع، حق تجدیدنظرخواهی ندارد، تا بتواند ادعاهای مزبور را مطرح کند (شمس، منبع پیشین، ص ۳۵۶)

تغییر عنوان خواسته: به موجب بند ۳ با لحاظ صدر ماده ۳۶۲ ق.آ.د.م «تغییر عنوان خواسته از اجرت المسمی به اجرت المثل یا بالعکس» ادعای جدید شمرده نمی شود و بنابراین قابل طرح در مرحله تجدیدنظر می باشد. در این خصوص نیز تغییر مزبور مستلزم تجدیدنظرخواهی از رای می باشد. بنابراین اگر خواهان در دعوا کلاً پیروز شده باشد و خوانده نیز تجدیدنظرخواهی ننماید طرح ادعای مزبور منتفی می شود. برای مثال می توان به اقامه دعوی موجر علیه مستاجر برای مطالبه اجرت المسمی عین مستاجره بعد از انقضای اجاره نامه، برای اخذ اجاره بهای معادل اجرت المسمی مدت اجاره اشاره کرد. در اینجا اگر مستاجر طی حکم دادگاه بدوی محکوم به پرداخت اجاره بهای معادل اجرت المسمی مدت اجاره بعد از انقضای اجاره نامه به نفع موجر محکوم شود و مشارالیه درخواست تجدیدنظرخواهی کند، خواهان دعوی بدوی می تواند خواسته خود را از اجرت المسمی به اجرت المثل تغییر بدهد و این تغییر ادعای جدیدی محسوب نمی شود.

نتیجه گیری

در نتیجه گیری پایانی این مقاله باید گفت با وجود تلاش قانونگذار در تصویب قوانین جامع و مانع، برخی مسائل هنوز بی پاسخ مانده است و در عمل نمود پیدا می کند از جمله اینکه مقنن در مرحله تجدیدنظرخواهی، اشاره ای به لزوم تنظیم درخواست تجدیدنظر بر روی برگه های چاپی نکرده است و همچنین، ضمانت اجرای عدم واریز هزینه دادرسی تجدیدنظرخواهی، مشخص نشده است که این سکوت مقنن، سبب بروز اختلاف نظر بین محاکم تجدیدنظر می شود. به دلیل ابهام و اجمال و گاهی سکوت قانون، تجدیدنظرخواه به علت عدم آگاهی از حقوق خود و ضمانت اجرای آن، ناخواسته خسارات مالی و غیرمالی جبران ناپذیری را به خود وارد می آورد. لذا بر قانونگذاران، حقوقدانان، اساتید محترم دانشگاهها، کانون وکلای

دادگستری و مراجع قضایی و... لازم می دانم که تمام تلاش خود را برای رفع ابهام، اجمال و سکوت قانون در جهت همکاری با قوه مقننه انجام، تا حقوق تجدیدنظرخواه در مقام تجدیدنظرخواهی از آرای دادگاههای عمومی و انقلاب، شورای حل اختلاف و دیوان عدالت اداری تضمین شود. تا رسیدن به جایگاه واقعی، برای رفع ابهام، اجمال و سکوت قانون، چاره ای جز استفاده از ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی و قواعد و اصول فقهی مسلم نیست. به هر صورت در جمع بندی نهایی مطالب این مقاله باید اذعان داشت کسی که می خواهد تجدیدنظر خواهی کند، بایستی با مقررات مربوط به آن آشنا باشد. یکی از نکات مهم در خصوص تجدیدنظر خواهی، اطلاع از مهلت تجدیدنظر خواهی و زمان شروع آن است؛ این مهلت برای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از کشور دو ماه است. به این معنا که شخصی که می خواهد دادخواست تجدیدنظر بدهد، باید در این مهلت اقدام نماید و در غیر این صورت، قرار رد دادخواست توسط دادگاه صادر خواهد شد. اما این امر استثنائاتی هم دارد؛ یعنی در برخی از شرایط، ممکن است این مهلت بیست روزه یا دو ماهه تجدید شود. همانطور که گفتیم موارد تجدیدنظر خواهی خواهی خارج از مهلت قانونی مطابق قانون آیین دادرسی مدنی به شرح زیرند:

حجر، ورشکستگی یا فوت محکوم علیه: در صورتی که محکوم علیه پس از صدور رای و پیش از ابلاغ آن، محجور، ورشکسته یا فوت شود، رای باید در مورد محجور به قیم، در مورد ورشکسته به مدیر تصفیه و در مورد متوفی به وراث او ابلاغ شود و مهلت تجدیدنظر از تاریخ ابلاغ به آنها در نظر گرفته می شود. همچنین، در صورتی که محکوم علیه پس از ابلاغ رای محجور، ورشکسته یا فوت شود، اگر این وقایع قبل از پایان مهلت تجدیدنظر رخ داده باشد و محکوم علیه تجدیدنظر خواهی نکرده باشد، رای باید حسب مورد، به نمایندگان قانونی و یا

قائم مقام مزبور ابلاغ شود و مهلت تجدیدنظر خواهی به طور کامل از ابلاغ رای به آنها در نظر گرفته می شود.

از بین رفتن سمت نماینده: چنانچه سمت یکی از اشخاصی که به عنوان نمایندگی از قبیل ولایت، قیمومت یا وصایت در دعوا دخالت داشته اند از بین برود، باید مانند مورد قبل عمل بشود؛ مثلاً اگر محجور از حجر خارج شود یا مثلاً وکیل عزل شود، رای باید حسب مورد به خود شخص یا وکیل جدید او ابلاغ شود و مهلت تجدیدنظر از تاریخ ابلاغ دوباره رای به آنها در نظر گرفته شود.

عذر تجدیدنظر خواه: محکوم علیه در صورتی که عذر موجهی داشته باشد هم می تواند دادخواست تجدید نظر را خارج از مهلت ارائه نماید. در این صورت دادخواست تجدید نظر را باید به همراه عذر موجه خود به دادگاه صادر کننده رای مرحله نخستین ارائه نماید. دادگاه بایستی ابتدا به عذر عنوان شده رسیدگی کرده و در صورتی که آن را احراز کرد، قرار قبولی و در غیر این صورت قرار رد دادخواست تجدید نظر را صادر نماید که موارد عذر موجه تجدید نظر خواه در قانون آیین دادرسی مدنی مشخص شده اند.

منابع و مآخذ

الف) منابع فارسی

- ۱- آقایی، بهمن، فرهنگ حقوق بشر، چاپ سوم، انتشارات گنج دانش، ۱۳۹۸
- ۲- ابوالحمد، عبدالحمید، حقوق اداری ایران، چاپ دهم، انتشارات توس، تهران، ۱۳۹۹
- ۳- ابهری، حمید، آیین دادرسی مدنی، جلد اول، بابلسر انتشارات دانشگاه مازندران، ۱۳۹۰
- ۴- ابهری، حمید، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، بابلسر انتشارات دانشگاه مازندران، ۱۳۹۱
- ۵- احمدی، نعمت، آیین دادرسی مدنی منطبق با قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، چاپ اول، انتشارات اطلس، ۱۳۷۵
- ۶- افسران، قاسم و علوی، ابوذر، آیین دادرسی مدنی در آئینه نمودار، چاپ نهم انتشارات نگاه بینه، ۱۳۹۹
- ۷- امامی، محمد و استوار سنگری، کوروش، حقوق اداری، جلد اول چاپ چهارم، انتشارات میزان، ۱۳۹۷
- ۸- بشیری، عباس و هاشمی، نادر، گزیده آرا و قرارهای شورای حل اختلاف، انتشارات جنگل، ۱۳۹۲
- ۹- بهرامی، بهرام، آیین دادرسی مدنی (کاربردی)، چاپ ششم، انتشارات نگاه بینه، ۱۳۸۲
- ۱۰- بهرامی، بهرام، آیین دادرسی مدنی دوره سه جلدی، چاپ اول، انتشارات نگاه بینه، ۱۳۹۳

۱۱- جعفری لنگرودی، محمد جعفر مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد دوم چاپ اول، انتشارات کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۸

۱۲- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، چاپ بیست و دوم، انتشارات کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۸

۱۳- حمیدیان، حسن، بررسی تطبیقی شوراهاى حل اختلاف، چاپ دوم، تهران، انتشارات دادگستر، ۱۳۸۹

۱۴- دلاوری، محمد رضا، شرح و تحلیل قانون دیوان عدالت اداری، چاپ دوم، انتشارات جنگل، ۱۳۹۸

۱۵- دلاوری، محمدرضا، قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در نظم کنونی، چاپ اول، انتشارات تهران؛ آویشن شمال، ۱۳۹۲

۱۶- دهخدا، علی اکبر، فرهنگ متوسط دهخدا، زیر نظر دکتر سید جعفر شهیدی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۸۵

۱۷- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه (دوره جدید ۹، جلد ۴، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳

۱۸- رضوانی آبکنار، بهروز، شرح وظریف دبیران شورای حل اختلاف، انتشارات فرهیزش، ۱۳۸۵

۱۹- رهگشا، امیرحسین، نگاهی به شوراهاى حل اختلاف، چاپ دوم، انتشارات دانشور، ۱۳۸۳

۲۰ -زراعت، عباس و فلاح نژاد، فاطمه، آیین دادرسی مدنی، چاپ اول، نشر دانش پذیر،

۱۳۸۸

۲۱ -زراعت، عباس، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، چاپ سوم، انتشارات

خط سوم، ۱۳۸۵

۲۲ -زندى، محمد رضا، تشریفات دادرسی در امور مدنی، جلد چهارم، انتشارات جنگل، ۱۳۹۱

۲۳ -سریر، فرزانه ، نکته های آیین دادرسی مدنی، چاپ اول، انتشارات مجد، تهران، ۱۳۸۶

۲۴-شکری بیگی، رضا، درسنامه آیین دادرسی مدنی، چاپ اول، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۹۳

۲۵-شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته، جلد نخست ، چاپ هیجدهم، انتشارات

دراک، ۱۳۸۷

۲۶ -شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته، جلد دوم چاپ هفدهم، انتشارات

دراک، ۱۳۸۶

۲۷ -شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، چاپ دوم، جلد دوم ، انتشارات میزان، ۱۳۸۱

۲۸ -صدرزاده افشار، سید محسن ، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ ششم، انتشارات

جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۰

۲۹ -عباس حیاتی، علی، شرح قانون آیین دادرسی مدنی، چاپ اول، انتشارات سپهر نوین،

۱۳۸۴

۳۰- فرحناکیان، فرشید، ساده ساز آیین دادرسی مدنی، انتشارات تهران، ۱۳۹۰

۳۱- کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، چاپ بیست و سوم، انتشارات شرکت سهامی انتشار،

۱۳۷۷

۳۲- کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت شده در دعوای مدنی، چاپ پنجم، انتشارات دانشگاه

تهران، ۱۳۷۶

۳۳- کریمی، عباس، آیین دادرسی مدنی، چاپ دوم، انتشارات مجد، ۱۳۸۹

۳۴- متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، دوره دوجلدی، چاپ اول، انتشارات

مجد، ۱۳۷۸

۳۵- محمودی، جواد، بررسی تحلیلی دادرسی اداری در حقوق ایران، چاپ اول، انتشارات

جنگل، ۱۳۹۰

۳۶- مدنی، سیدجلال الدین، آیین دادرسی مدنی، چاپ سوم، انتشارات گنج دانش، ۱۳۹۹

ب) منابع عربی

۱- ابو عامر، محمد، شائبه الخطافی الحكم الجنائی (الاسکندریه، دارالمطبوعات الجامعیه، ۱۹۸۵

میلادی)

۲- البغال، السید حسن، طرق الطعن و التشریع الجنائی، چاپ دوم القاہره، (علم الکتب، ۱۹۶۳

میلادی)

٣- الشواربي، عبد الحميد، طرق الطعن في الاحكام النائية (الاسكندريه، دارالفكر الجامعي، ١٩٨٨ ميلادي)

٤- الفاروقي، حارث سليمان، لمعجم القانوني (انكليزي-عربي)، جلد ٥ (بيروت، مكتبه لبنان، ١٩٨٨ ميلادي)

٥- القللي بك، مصطفى، طرق الطعن في الاحكام، مجله القانون و الاقتصاد، سال ١٦، ش ٢، ٩٤٦ ميلادي

٦- صادق المرصفاوي، حسن، المرصفاوي في اصول الاجراءات الجنائيه (چاپ دوم: الاسكندريه، منشأ المعارف، ١٩٨٢ ميلادي)

٧- صدقي، عبد الرحيم، القواعد الاجرائيه و انعكاسها على أداء العداله، المجله العرييه للفقہ و القضاء، القاہرہ، شمارہ ٢١، ابريل نيسان ١٩٩٩ ميلادي

٨- فتحى سرور، احمد، النقض الجنائي و اعاده النظر (القاہرہ، دارالنهضة العرييه، ٢٠٠٣ ميلادي)